پرفروش‌های پاپ

ایام فاطمیه و روزهای انتخابات میزان استقبال مردم از آثار موسیقیایی را کم کرده اما در بخش پاپ همچنان بنیامین پرفروش‌ترین است و سیروان خسروی به دنبال اوست. آلبوم جدید مازیار هم که به تازگی به بازار آمده، توانسته هواداران موسیقی نوستالژیک دهه ۵۰ را به خود جذب کند. شرکت‌ها منتظر پایان انتخابات‌هستند.

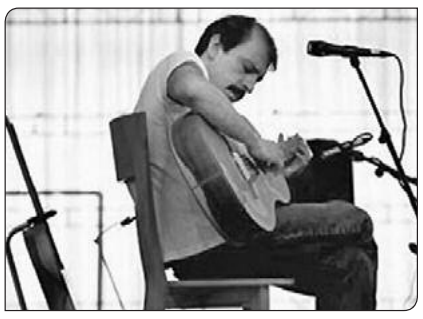

پرفروش‌های تلفیقی

آلبوم «ترانه‌های جنوب» با صدا و گیتار سهیل نفیسی توانسته علاقه‌مندان خاص موسیقی را به فروشگاه‌ها بکشاند. در حالی که تب‌وتاب موسیقی فیوژن نسبت به سال‌های گذشته فروکش کرده، اما انتشار مجدد آلبوم «آزمون و خطا» به آهنگسازی و نوازندگی بابک ریاحی پور، دوباره این آلبوم را جزو پرفروش‌های فروشگاه‌های موسیقی قرار داده.

پرفروش‌های سنتی

«قاف عشق» با صدای علیرضا قربانی و همراهی گروه اشتیاق توانست به صدرنشینی آلبوم «آه، باران» با صدای محمدرضا شجریان پایان دهد. از سویی انتشار آلبوم «سنگ صبور» با صدای ایرج خواجه امیری هم پای هواداران قدیمی و جدید او را به مراکز عرضه محصولات موسیقی باز کرد. «تنها تو می‌مانی» افتخاری هم همچنان می‌فروشد.

دلشدگان

به مناسبت ۲۱ خرداد، روز تولد بابک بیات

تولدت مبارک آقای ملودی

• آرش نصیری •

الان نمی‌دانم آن خانه بزرگ و با نمای سفید حوالی فلکه سوم تهرانپارس در چه حال و هوایی است و آیا تا در باز می‌شود صدها ملودی ماندگار در ذهنت زنده می‌شود یا نه. درست است که پسرهای دوقلوی مرحوم بیات موزیسین شده‌اند و حتی بامداد راه پدر را ادامه می‌دهد اما این یک چیز است و تصور پر بودن فضای آن خانه پرخاطره از عطر ملودی‌هایی که هر خط آنها یک احساس لطیف و بغض‌آلود را به یادت می‌آورند یک چیز دیگر. لابد خود استاد هم آن فضا را تکمیل می‌کرد. تو حرف می‌زدی و او فقط نگاه می‌کرد. بعد یک چیزی می‌گفت که تو متوجه می‌شدی چندان به آنچه می‌گفتی توجه نداشته و در خیالات خودش درگیر بوده و این تو را برد به این ذهنیت که لابد داشته یک ملودی دیگر را می‌ساخته یا آنچه را که حک شده بر صفحه تاریخ موسیقی پاپ ما، مرور می‌کرده و بنابراین بدون آنکه ناراحت شوی از اینکه استاد چرا متوجه حرف‌هایت نیست دل می‌سپردی به این ذهنیت و آن وقت این تو بودی که می‌رفتی در دنیای دیگر تا اینکه حرکتی از او به تو می‌رساند که کجایی و آن وقت منتظر بودی که بگوید برویم طبقه بالا. باید مشتاق می‌شدی و اگر مشتاق نبودی همان جا در طبقه اول روی یک مبل می‌نشست و تو روبه‌رویش و چشمت به پله بود. اما پله فقط چند پله بود که خیلی زود می‌رسید به پاگرد و آنطرف پاگرد دیگر دیده نمی‌شد و باید می‌نشستی تا چیزی به او یادآوری کند که بالا بهتر است برای مصاحبه و یا حتی مصاحبت. آن اتاق بزرگ طبقه بالایی که پنجره‌ای به حیاط و کوچه خلوت پشت خیابان داشت برای خود مرحوم بیات هم چیز دیگری بود، لابد، که هرگاه به آنجا وارد می‌شد از قالب یک مرد نسبتا درشت هیکل و با چهره‌ای مردانه و نسبتا خشن تبدیل می‌شد به یک پرنده بی‌قرار. یاد آدم‌هایی که به آنجا آمده و رفته‌بودند، یاد ملودی‌هایی که آنجا ساخته و ثبت شده بود و عکس‌های روی دیوار و پیانو و اصلا خود آن پیانوی ماهگونی رنگ که باید حالی دست می‌داد که استاد می‌رفت پشت آن و شروع می‌کرد به زمزمه ملودی‌ای که ذهنش را رها نمی‌کرد و در چشم‌هایش پیدا بود وقتی بی‌قرارش می‌کرد.

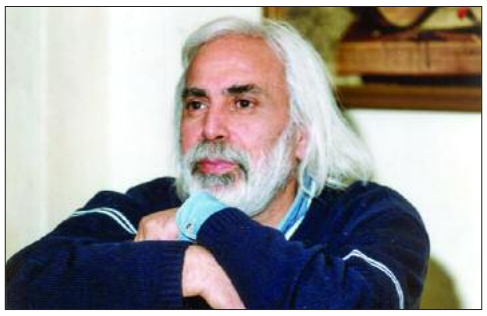

این حالت البته خیلی غریب‌تر از همه احوالاتش بود. مثل آن روز در حوالی سال‌های ۸۰ و ۸۱ یک که قرار بود مصاحبه کنیم و آنجا نشسته بودیم و دیر شده بود اما شروع نمی‌شد و او بی‌مقدمه رفته بود روی صندلی پیانو نشسته بود و خودش را کشیده بود جلوتر و بعد بدون آنکه برگردد به جوان نشسته بر مبل سمت راستش نگاه کند گفته بود: «مصاحبه باشد برای بعد» و شروع کرد به نواختن و بعد خواندن و آن‌وقت آن جوان مبهوت نشسته بر مبل سمت راست، روبه‌رویش یک خواننده خوش‌صدای با تن و طنینی فوق‌العاده را دید که با تمام وجود می‌خواند و چقدر هم درخشان می‌خواند و غرق حیرت شد از اینکه چرا خودش این همه سال نخوانده است. این سوال را بعدا جواب می‌دهد. سال‌ها بعد وقتی رفته بود آن طرف آب‌ها و تازه برگشته بود خیلی زود نصف شده بود. از آن هیبت و صلابت فقط غرور و سکوت یک مرد قوی مانده بود و اینکه باور نداشت که قرار است چند وقت دیگر برود به راه برنگشت روی تخت دراز کشیده بود تختی در همان گوشه سمت راست آن پیانوی ماهگونی‌رنگ بامداد و باربد روی عکس آن پیانو بغلش کرده بودند و شاملو هم داشت نگاهش می‌کرد. پیانو ساکت بود. روی تخت، لاغر و تکیده دراز کشیده بود و وقتی چشمانش را می‌بست و حرف می‌زد می‌دیدی که چقدر نصف شده است اما هیچ چیزش باور مرگ را به ذهنت نمی‌آورد و خودش به این ذهنیت دامن می‌زد. به سختی حرف می‌زد اما طوری برخورد می‌کرد که این حالت عارضه یک سرماخوردگی شدید است و چند روز دیگر مرتفع خواهد شد در صورتی که آن «بزرگ موندنی» در حال فروریختن بود. نمی‌خواست کسی بفهمد که او اینقدر مریض است با اینکه در دستگاه، ضبط صوت من به جای آن ملودی‌ساز پر از ملودی با آن صدای پرحجم دلنشین، صدای خسته و خاموش یک مرد، ثبت شده است که از محمد اوشال می‌گوید و ایرج جنتی‌عطایی و دوستان و خوانندگان آن دوران و این دوران و وقتی می‌رسد به ماجرای تصادف بامدادش، خاطره آهنگ سریال امام رضا را یادآوری می‌کند و گریه‌هایش را برای آقا که: «این پسر را از تو می‌خواهم و برای تو پیانو زده است» نمی‌دانم این پیانوی ماهگونی خاموش را گفت یا پیانوی دیگر را اما آن بامداد از نزدیکی اجل برگشت تا حالا راه پدر را ادامه بدهد و لابد حال و هوای آن خانه با نمای سفید حوالی فلکه سوم تهرانپارس را با موسیقی حفظ کرده است.

آوای موسیقی

موسیقی دلخواه رضا دقتی چیست؟

دیروز و امروز با آتش در نیستان

• زهرا توسلی •

رضا دقتی برای اهالی تجسمی و خصوصا عکاسی چهره شناخته شده‌ای است. او متولد سال ۱۳۳۳ در تبریز است و از ۱۴ سالگی عکاسی را به شکلی خود آموخته فراگرفته. وی همچنین از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل رشته معماری است. دقتی این روزها در پاریس آژانس عکس شخصی خود را با عنوان «بوستان» اداره می‌کند و همچنان مشغول عکاسی است. او که در خارج از ایران عمدتا با نام «رضا» شناخته می‌شود، در سال ۲۰۰۶ شماری از عکس‌هایش را با موضوع «زنان، مبارزه و زیبایی» در گالری آلکاتل پاریس به نمایش گذاشت. همچنین فعالیت‌های بشردوستانه وی در افغانستان باعث شد در سال ۱۹۹۲ به عنوان نماینده سازمان ملل متحد در بازسازی این کشور انتخاب شود. دقتی تنها عکاس خبری است که همزمان با فتح کابل در سال ۱۹۹۲ در کنار احمدشاه مسعود فرمانده فقید افغانستان وارد این شهر شد و سال‌ها عکس‌هایی به یاد ماندنی از او گرفت. روز ۱۳ ماه مه ۲۰۰۵، وزارت امور خارجه فرانسه در نامه‌ای رسمی اعلام کرد که به پاس خدمات رضا دقتی، برای احیای مطبوعات آزاد، اشاعه آزادی بیان دردنیا، مبارزه برای احیای حقوق کودکان و مبارزه بر علیه استبداد، رئیس‌جمهور این کشور او را به مقام افتخاری شوالیه ملی لیاقت منصوب و به دریافت نشان شوالیه ملی لیاقت مفتخر کرده است. دقتی یکی از دوستداران پرو پا قرص موسیقی ایرانی است و حتی به روایتی، با بسیاری از اساتید موسیقی ایران رابطه دوستی دارد.

■ با توجه به سکونت در پاریس، آیا به موسیقی ایرانی هم گوش می‌دهید؟

باید بگویم که زندگی بدون موسیقی برایم معنا ندارد. موسیقی ایرانی هم که همیشه با من همراه بوده است. من همیشه به هر کجا که می‌روم با موسیقی ایران دمخور هستم. در حقیقت طی این ۳۰ سال، بدون موسیقی ایرانی زندگی نکرده‌ام. آن اوایل یادم می‌آید برای گوش دادن به موسیقی از صفحه‌های گرامافون استفاده می‌کردم، بعد کاست به بازار آمد و بعد از آن هم که CD این اواخر وارد بازار شده است.

■ این اواخر آیا آلبوم خاصی را گوش کرده‌اید؟

راستش موسیقی دلخواه من دربرگیرنده آثار خوانندگان و نوازندگانی چون شهرام ناظری، محمدرضا شجریان، حسین علیزاده، محمدرضا لطفی، هنگامه، پریسا و عالیم قاسم‌اف است.

اغلب آلبوم‌های این چند نفر را تهیه و گوش می‌کنم.

■ آیا امکان تهیه این آثار در فرانسه، هست؟

بله، این آلبوم‌ها اینجا هست. البته بعضی وقت‌ها این افراد وقتی به فرانسه می‌آیند آلبوم‌هایشان را به من می‌دهند، چراکه من با شماری از آنها، از جمله شجریان، ناظری و... دوست هستم؛ بنابراین گاهی آلبوم‌هایشان را به طور مستقیم از خودشان دریافت می‌کنم. با اکثر این افراد رابطه دوستانه خوبی دارم.

■ طی سال‌های اخیر شماری از این موسیقی‌دانان همچون ناظری و... در پاریس مورد تجلیل قرار گرفته‌اند. شما دریافت این مدال‌ها و نشان‌ها را چطور ارزیابی می‌کنید؟

مساله بسیار مهمی است. خودتان می‌دانید که جامعه فرانسه یکی از جوامع مهم هنری دنیاست. مردم فرانسوی از قدیم تکریم هنرمندان را در دل خود داشته‌اند. دوست دارند هنرمندان دیگر نقاط جهان را به خود جلب کنند، آنها را بشناسند و از آنها تقدیر به عمل آورند. به همین دلیل در فرانسه هنرمندان و موسیقی‌دانان ایرانی بسیار مورد تحسین قرار می‌گیرند.

■ اشاره به عالیم قاسم‌اف کردید، دلیل علاقه‌تان به این موسیقی‌دان آذری به خاطر آذری بودن خودتان نیست؟

خب بله، طبیعی است که من به عنوان یک آذری به موسیقی‌دان محبوبی چون قاسم‌اف علاقه خاصی داشته‌باشم.

■ نگفتید این اواخر چه آلبومی گوش کردید!

آلبوم «آتش در نیستان» را بارها گوش کردم و طی هفته‌های اخیر هم بارها آن را گوش داده‌ام.

■ میانه‌تان با موسیقی پاپ ایرانی چطور است؟

خوب است! کارهای محسن نامجو را گوش می‌کنم و دوست دارم. آرش را هم همین‌طور.

■ کدام آلبوم‌های نامجو را گوش کرده‌اید؟ کارهای آخرش؟

راستش من زیاد اول و آخر را نمی‌دانم! آلبوم ترنج را گوش کرده‌ام کار جالبی است.

■ قطعا به لحاظ زندگی در پاریس آلبوم‌های خارجی هم گوش می‌کنید همین‌طور است؟

بله. من با خیلی از موسیقی‌دانان فرانسوی دوست هستم و آثارشان را گوش می‌دهم. به هر حال باید بدانیم که دنیای هنرها به هم وابستگی شدیدی دارد. من از موسیقی چینی گرفته تا موسیقی فلامنکو و کارهای کوبایی‌ها را گوش می‌دهم و دوست دارم.

■ از فرانسوی‌ها به کدام یک بیشتر علاقه دارید؟

چند نفر از موسیقی‌دانان فرانسوی دوستان من هستند مثل آقای رنو که موسیقیدان برجسته‌ای است.

■ این اواخر در افغانستان نمایشگاه گذاشتید. استقبال چطور بود؟

نمایشگاه بسیار موفق و راضی‌کننده‌ای بود. من برای اولین بار بود که در این کشور نمایشگاه می‌گذاشتم و استقبال خوبی از آن به عمل آمد.

■ قصد برپایی نمایشگاه در ایران را ندارید؟

فعلا که نه، ولی شاید در آینده چنین تصمیمی گرفتم...

زیرزمین

چه کسی از ساسی مانکن می‌ترسد؟

• مسعود سالاری •

تقسیم‌بندی آهنگ‌ها به «مبتذل» و «غیرمبتذل» در ایران، گونه‌ای ارزشگذاری رسمی و نیمه رسمی است که تنها بر پایه موازین اخلاقی عرفی (و نه الزاما قانونی) صورت می‌پذیرد. این نوع طبقه‌بندی که ارزیابی کیفیت هنری آثار موسیقی را عمیقا تحت تاثیر قرار می‌دهد، شوربختانه هنوز نخستین عامل در تعیین سرنوشت رسمی آهنگ‌ها و ترانه‌های امروز ایران است، به طوری که اگر آهنگی «مبتذل» ارزیابی شود، پیشاپیش محکوم به ممنوعیت اجرا و انتشار است و فرصتی برای دفاع کیفی از آن داده نمی‌شود. اصطلاح دیگری که امروزه برای تمییز موسیقی «مبتذل» به کار می‌رود «موسیقی لوس‌آنجلسی» است که فاقد هر گونه سنجه کیفی هنری است و در نهایت می‌تواند فقط نوعی تعریف برای خاستگاه جغرافیایی این آهنگ‌ها باشد یا دست بالا نوعی تفکر موسیقی ایرانی دور از وطن را منعکس کند. این نگاه مطلق‌گرا، گرچه برای دادن مجوز به آهنگ‌ها موازین کیفیتی قانونی و رسمی خاص خود را دارد، ترانه‌ها و آهنگ‌های بسیاری را مجاز، یعنی «غیر مبتذل» ارزیابی می‌کند که شاید تنها واجد حداقل ارزش هنری باشند و دست‌کم در سطح زبان ترانه یا شعر، بسیار ضعیف به نظر برسند. از سوی دیگر، بسیاری از ترانه‌های فارسی که عمدتا از بنگه دنیا به دست جوانان ایرانی می‌رسند و در میان آنها برخی متضمن کارهای نو، شعرهای برجسته و موسیقی درخشان هستند، تنها با برچسب «لوس‌آنجلسی» برگشت می‌خورند و مجال رسمی برای آنها در کشور خودشان پیدا نمی‌شود. همه ما بارها از رادیو و تلویزیون ترانه‌هایی با ظاهر نئوکلاسیک شنیده‌ایم که مخصوصا در شعر آن که دقیق می‌شویم، مطلقا معنایی در نمی‌یابیم. به این بیت بی‌معنی در یکی از ترانه‌های پرتکرار این سال‌ها دقت کنید: «این منم دلواپس بود و نبود / از غم‌ای کاش‌ها چشمم کبود!» در عوض گزاره‌ها و ابیاتی چون شعرهای زیر با نام مطلق ترانه «لوس آنجلسی» یا «مبتذل» غیرمجاز محسوب می‌شوند: «می‌خوام همین ترانه رو، رو صحنه فریاد بزنم / نقابمو پاره کنم جای خودم داد بزنم...» جالب‌تر از همه رویکردی ناشی از دورویی و تبعیض است که نسبت به صدای خوانندگان لس‌آنجلسی در نظام فرهنگ رسمی ما وجود دارد. در حالی که حساسیت شدیدی نسبت به پخش صدای این خوانندگان نشان داده می‌شود، صدای بدل همان خوانندگان ولو با شعر یا اجرا و پرفرمانس بسیار ضعیف‌تر مجاز است! گذشته از فیلترهای رسمی، یک مقاومت عملی هم در برابر کارهای جدید آهنگسازان و ترانه‌سرایان جوان وجود دارد که بخشی از آن به‌طور کلی به رویکرد سنتی آنان به دفع هر چیز تازه و ترس از به هم خوردن شرایط موجود برمی‌گردد. بدتر از همه آنکه، شکلِ عموما سازمان یافته این نگاه دافع و مقاوم، بیشتر در نزد روشنفکران و خواص اهل فرهنگ، و در اینجا اهل موسیقی و شعر دیده می‌شود. اخیرا در میان هنرمندان آهنگ‌های مردمی یا پاپ (Pop) خوانندگانی با گرایش‌های مدرن رپ و راک که اصطلاحا به آنها زیرزمینی می‌گویند، با اقبال وسیع جوانان روبه‌رو شده‌اند (ذکر این نکته ضروری است که موسیقی زیرزمینی یا Underground بر خلاف آنچه برخی معتقدند به معنی موسیقی مخفی و پنهانی نیست، بلکه بنا بر تعاریف قاموسی گونه‌ای موسیقی عموما اعتراضی غیر رسمی است که در همه جای دنیا وجود دارد و به همین نام خوانده می‌شود). گروه‌هایی همچون کیوسک و ساسی مانکن و... از همین دست گروه‌های جدیدی هستند که در ایران به وجود آمدند اما به رغم اقبال فراوان در میان جوانان و نوجوانان، عملا از سوی اهل فن به ویژه هنرمندان موسیقی و شعر، جدی گرفته نمی‌شوند. در محافل و مطبوعات نیز شنیده و خوانده‌ایم که گروهی از منتقدان محافظه‌کار تا حد صدور عزای عمومی برای فرهنگ به دشمنی با این گروه‌های جوان برخاسته، یا در خوشبینانه‌ترین حالت در مورد آنها توطئه سکوت به کار برده‌اند. برای تحلیل رویکرد جوانان به این گروه‌های تازه و قهر منتقدان با آنها، شاید به دلایل جامعه‌شناختی نیاز بیشتری باشد، ولی حداقل بررسی شعر (Lyrics) یا (Paroles) این آهنگ‌ها کمک شایانی به درک بهتر نوآوری این هنرمندان و ارزش کار آنها می‌کند. به عقیده نگارنده، مهم‌ترین ویژگی این ترانه‌ها، شعر آنها و مهمترین ویژگی شعر آنها زبان‌شان است. از نظر مفهومی، شعر این ترانه‌ها برگرفته از واقعیت‌های روزمره و عمومی با ویژه نسل جوان و نوجوان است و زبان‌شان از زبان کوچه (Language quotidien) و اصطلاحات و تعبیرات خاص همین قشر (Jargon) سرچشمه می‌گیرد. شعرهایی هستند سهل ممتنع، یعنی در هنگام شنیدن به نظر ساده می‌آیند، اما وقتی می‌خواهید سطری چون آنها بنویسید درمی‌یابید تا چه پایه خطیرند: نه تقطیع هندسی شعرهای کلاسیک را دارند، نه وزن و بحور عروضی و کوتاه و بلندی (Métrique) مصراع‌هایشان قدمایی است و نه قافیه و ردیف را به شیوه سنتی به کار می‌برند، در عین حال روی آهنگ‌های کلاسیک و ضربی (cadencé) به شدت جفت و جور می‌شوند و انتظار سنتی شنونده برای شنیدن قافیه مطلوب را برآورده می‌کنند و در نهایت به دل می‌نشینند. قافیه در ترانه‌های ساسی‌مانکن مثال‌زدنی است. به این گزاره چند خطی از میانه یکی از ترانه‌های این گروه دقت کنید: «یه ماشین و / دو تا خونه درندشت و / پول چک‌های بی‌برگشت و / بدم بزنی تو رگ و یه آب روش!/ یه بار بوش / زنگ زد و گفت...» بازی جلبجابی قافیه «روش» و «بوش» در حالی که هر کدام در یک گزاره جداگانه آمده جالب است. قافیه‌پردازی‌های به شدت امروزی در برخی شعرهای دیگر این گروه هم حیرت‌انگیز است: «بین همه باز بیست تو می‌شی / واست می‌خرم یه میتسوبیشی» این شعرها درونمایه‌ها و واژگانی بسیار روزآمد دارند که گاه غیر نسل جوان به سختی آنها را می‌فهمد. دوستی با تعبیر شاعرانه پیرظرافتی می‌گفت واژگان ترانه‌های ساسی مانکن آنقدر به روز هستند که می‌ترسم از زبان جلو بزنند! کاربرد واژگان و عبارت‌های امروزی چون «پیچوندن»، «عمرا»، «سولاریوم»، «ساکشن»، «بلوتوث»، «توپه»، «کلاس زبان»، «زن زَنگو» و مثل اینها، موقعیتی دارد که در تاریخ موسیقی ایران کمتر سراغ داریم. به کارگیری مفاهیم امروزی در این گونه ترانه‌های نوآور محدود به واژگان و عبارت‌ها نیست. در این ترانه‌ها گاه از یک مفهوم روزمره یا یک درونمایه دست‌خورده ولی آشنا چنان استفاده می‌شود که شنونده را به وجد می‌آورد: «میگی یه شنبه‌اس، خوب منم پلاک فردم» و بالاخره: در این دنیای واژگان نو، تعبیرهای نو و بوطیقای نو، تصویرسازی‌ها و طنزپردازی‌ها هم دیگرگونه و نو می‌شوند. «من می‌میرم واست ولی هف تا جون دارم» به جز ساسی‌مانکن، در ترانه‌های گروه‌های دیگر موسیقی زیرزمینی هم نمودهای این گرایش مدرن دیده می‌شود که هر یک به سبک خود و با زبان کمابیش امروزین لحظه‌های بدیع و جالب توجهی را می‌آفرینند. انسان‌ها برای تجربه‌های عینی و ذهنی خود، از غذا گرفته تا سیاست و قاشق و کتاب و ازدواج، مفهوم‌سازی می‌کنند و هنری که تجربه مفهوم‌سازی انسان‌ها را به کار می‌گیرد، بیشتر مقبول مخاطبان می‌افتد، چون مردم در آن هنر تجربه مفهوم‌سازی خود را باز می‌یابند. هدف این نوشتار به هر روی آن بوده است که توجه اهل فن را به اهمیت گرایش نوینی در موسیقی جلب کند، گرایشی که به زعم نگارنده به نا حق و شاید به دلیل عدم نگاه عینی به پویایی زبان از سوی همان اهل فن تاکنون نادیده مانده و بسا پیش پا افتاده یا به تعبیر رسمی «مبتذل» انگاشته شده است بی‌آنکه مورد مداقه ناقدان و موشکافی منصفان قرار بگیرد. مسلما ارزش این ترانه‌ها به مصداق «عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگوی» همیشه قابل بحث و مطرح شدن بوده است. از سوی دیگر شاید بسیاری از این آثار نمونه کاملی از تئوری کاربرد زبان روز را ارائه نکنند و الزاما شاهکار موسیقایی نباشند، چه درون همین آهنگ‌ها هم لغزش‌های زبانی و فنی دیده می‌شود. اما هیچ تردیدی نیست که نفس این حرکت به سوی آزادی ذهن و رهایی از التزام‌های سنتی، شاهکار است. نفی تجربه‌های نوین در موسیقی به بهانه نامفهوم بودن واژگان و تعبیرهای امروزین آن، رویکردی محافظه‌کارانه و ناشی از ترس است که هرگز خلل و تاخیری در ماهیت پویای زبان به وجود نمی‌آورد. اگر ما از فهم زبان روز عقب می‌افتیم، مشکل زبان نیست، مشکل ماست.

آواز در باران

انتخابات و موزیسین‌ها

حال همه ما خوب است؛ اما تو باور...

• حمیدرضا منبتی •

حمایت چندصد نفر از اهالی موسیقی ایران و آنهایی که به هر نحوی دستی در کار هنر و موسیقی در این مملکت دارند، از کاندیداهای ریاست‌جمهوری مخالف دولت به چه معناست؟ ممکن است بگویید خب از آن طرف ۱۶۰ هنرمند هم نامه حمایت از رئیس‌جمهور را امضا کرده‌اند. اما آیا واقعا در آن میان بیش از ۲۰ نفر بودند که اسم‌شان به گوش شما خورده باشد؟! (کاری به این که سرشان به تن‌شان بیارزد ندارم. فقط همین که اسم‌شان به گوش‌تان خورده باشد کافی است!) نام‌های حسین علیزاده، کیهان کلهر، جلال ذوالفنون، داوود و کامبیز گنجه‌ای، داریوش طلایی، داریوش پیرنیاکان، مصطفی کمال‌پورتراب، فردین خلعتبری، کیوان ساکت، حسام‌الدین سراج، عبدالحسین مختاباد، محمد سریر، شاهین فرهت، محمد موسوی، حمیدرضا نوربخش و... تنها بخش کوچکی از لیست بلندبالای هنرمندان است که از کاندیداهای اصلاح‌طلب جانبداری کرده‌اند. به اینها اضافه کنید ده‌ها و صدها هنرمند دیگری که در موسیقی‌های پاپ و... فعالیت می‌کنند؛ از آهنگساز، خواننده و ترانه‌سرا گرفته تا نوازنده و صدابردار و تهیه‌کننده و... از جمله افشین یداللهی، یغما گلرویی، حسین زمان، خشایار اعتمادی، نیلوفر لاری‌پور، و حتی خوانندگان زیرزمینی نظیر ساسی مانکن و سروش لشگری (هیچکس)! یا اصلاح‌چاه‌غلام کویتی‌پور!! حمایت موزیسین‌ها در حالی صورت می‌گیرد که کنسرت‌های موسیقی در این سه سال اخیر جان دوباره‌ای گرفتند و پای هزاران نفر به کنسرت‌ها باز شد. اما...

اما چرخ موسیقی همچنان می‌لنگد! درست است که موزیسین به اجرای زنده موسیقی‌اش زنده است، اما چه فایده وقتی که نمی‌تواند آلبومی منتشر کند؟ چه فایده وقتی کسانی که می‌توانند آلبومی منتشر کنند، توسط تهیه‌کننده‌های موسیقی خریده نمی‌شود؟ چه فایده‌وقتی...

آخر ماجرا می‌رسد به اینجا هستیم... که در این ۵-۴ سال بیش از ۱۰۰ موزیسین‌مان مهاجرت از اینجا را به ماندن ترجیح داده‌اند و هر ساله چندین نفر به این آمار اضافه می‌شود؛ ۹۰ درصد موزیسین‌ها توان تولید آلبوم ندارند؛ تهیه‌کنندگان دیگر برای خرید امتیاز آلبومی پول نمی‌دهند و تنها آثار را به سیستم «لیبلی» (درصدی) برمی‌دارند! برخی حتی برای پخش آلبوم از طرف پول هم می‌گیرند! اینجوری می‌شود که هنرمند برای آلبوم بعدی‌اش هزینه کمتری می‌کند و نتیجتا کیفیت کار پایین‌تر می‌آید و مردم کمتر آن را می‌خرند و پول تهیه‌کننده بازنمی‌گردد و این چرخه همینطور ادامه پیدا می‌کند تا وضعیت موسیقی مملکت به اینجا کشیده شود که امروز شاهدش هستیم! یعنی تعداد آلبوم‌های منتشر شده در یک‌سال برای کشوری مثل ایران مضحک است. این کاهش تعداد آلبوم‌ها اثر مستقیم روی بیکار شدن دست‌اندرکاران موسیقی دارد. خانم ل. ن (ترانه‌سرا) در این‌باره می‌گوید: «من در فاصله سال‌های ۷۶ تا ۸۱-۸۰ با ترانه‌های ۷۰-۵۰ هزار تومانی یک خانه کوچک خریدم، اما الان با ترانه‌های ۵۰۰ هزار تومانی نمی‌توانم سرماه پول موبایلم را پرداخت کنم! الان چه بشود که هر ۳ ماه یکبار یک ترانه بفروشم!»

اکثر کسانی که در موسیقی ایران فعالیت داشته‌اند یا به سراغ یک شغل آبرومند (!) رفته‌اند؛ یا ترجیح داده‌اند کلا بی‌خیال مجوز و ... شوند و کارشان را در زیرزمین دنبال کنند! یا به موسیقی‌هایی روی بیاورند که دلخواهشان نیست! یا اصلا عطای کار در ایران را به لقایش ببخشند و مهاجرت کنند! کم نیستند جمعی از بهترین نوازندگان این مملکت که از ایران رفته‌اند و حالا مجبورند از غم نان در کنسرت خوانندگان درجه ۳ و ۴ لس‌آنجلس ساز بزنند!

در میان حامیان کاندیداهای مخالفان دولت نام کسانی دیده می‌شود که از قبل کنسرت‌های این ۳-۲ ساله‌شان در دولت نهم صدها میلیون تومان درآمد داشته‌اند. اما باز حاضر نیستند از کاندیداتوری رئیس‌جمهور حمایت کنند!

دلیلش فکر می‌کنم با این جو حاکم بر جامعه و مناظره‌های اخیر کاندیداها روشن باشد!

متە به مضراب

سوال انتخابات یا انتخاب سوالات

• بابک چمن آرا •

«زمان انتخابات ریاست‌جمهوری، فرصت و بستری مناسب است برای ارزیابی و بررسی میزان مطالبات معوق و محقق نشده نهادهای مدنی و صنفی...»

متن بالا، آغاز نامه‌ای است که از طرف خانه موسیقی به نمایندگی جامعه موسیقی کشور، خطاب به چهار نامزد دهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری نوشته شده و در آن به اهم کاستی‌ها و تنگناهای موجود و جاری در فرهنگ و صنعت موسیقی کشور می‌پردازد. انتظار این یادداشت بررسی آن توسط نامزدها و کارگروه‌های فرهنگی آن و چاره‌جویی عاجل آن است، چرا که در برخی موارد این مشکلات عمیق و ریشه‌ای است و در صورت ادامه سهل‌انگاری و بی‌توجهی نتیجه و خسارت به‌بار آمده غیرقابل‌جبران خواهد بود و چه‌بسا فردا دیر باشد. برخی از این مشکلات نمایان و آشکار بوده و بارها در مطبوعات و جراید منعکس شده است ولی یا توجهی به آن نشده یا درمان آن نیمه تمام و زخم‌خورده رها شده است.

در بخشی از این نامه به موضوع آموزش موسیقی پرداخته شده و در آن این واقعیت که در کشوری با این جمعیت و این سابقه فرهنگی فقط دو هنرستان موسیقی چه سهمی از آموزش جدی و اصولی می‌توانند داشته باشند؟ سهم موسیقی در دهها هزار مدرسه چه می‌شود؟ مگر قدمت و ارزش موسیقی و صوت از نقاشی کمتر است؟ واقعا جای خالی آموزش موسیقی و معلمان تخصصی این هنر وارسته در مدارس خالی نیست؟

در این نامه اشاره‌ای به هنرمندان و موسیقیدانان نواحی شده، موردی که بسیار مهم می‌نماید. ما در جای جای کشورمان هنرمندانی داریم که یکتا هستند و من نگارنده بر این یکتا بودن تاکید می‌کنم چراکه هیچ جایگزینی برای آنها نداریم و نخواهیم داشت. ما افرادی را داریم که بخشی از هنر ملی ما محسوب می‌شوند. اینان در خارج از کشور ما ارج و قرب بیشتری دارند تا داخل. بسیاری از آنان کلاس‌های آموزشی منظمی در دانشگاه‌های معتبر اروپا و آمریکا دارند ولی افسوس و صدافسوس که مردم خودمان حتی نام آنها را نمی‌دانند. چراکه تا به حال هیچ تلاشی برای آشنایی مردم با آنها و هنرشان صورت نگرفته است. هنر موسیقی بخشی از هنر اصیل ایرانی است که مردم باید با آن آشنا شوند و به آن افتخار کنند. آقایان نامزد ریاست‌جمهوری این افراد لوح‌تقدیر و خودرو و سکه نمی‌خواهند، می‌خواهند که هنرشان شنیده شود، همین و همین.

در بخش اقتصاد موسیقی، ما تحقیقا مشکل داریم و این مشکل حل نمی‌شود مگر دولت بخواهد و در مسیر حل آن گام‌های استواری بردارد. ما در کشور ۱۲۰ شرکت و موسسه (ناشر) موسیقی داریم (طبق آمار دفتر موسیقی وزارت فرهنگ و ارشاد ۴۶۰ ناشر ثبت شده‌اند) ولی از این تعداد کمتر از ۳۰ ناشر فعال هستند و این یعنی فاجعه؛ این ناشران به‌رغم تلاش‌های فراوان در سال‌های گذشته، تاکنون موفق به ثبت اتحادیه صنفی ناشران موسیقی و آثار شنیداری نشده‌اند و این تلاش مستمر چندین ساله، هربار در چم و خم‌های اداری به موانع غیرقابل عبوری برخورد کرده و عقیم مانده است. به این ترتیب صنفی که بانی و حامی هنر موسیقی است هرگز از حمایت معنوی و مادی دولتی و فرهنگی برخوردار نشده و ضعیف و نحیف شده، تا جایی که در چند سال گذشته شاهد خارج شدن بسیاری از این ناشران از گردونه تولید و عرضه کار بودیم چراکه کارد به استخوان رسیده و خانه‌نشینی را به دست و پنجه نرم کردن با مسائل غیرمنطقی و موانع غیرتخصصی و حرفه‌ای خود ترجیح داده‌اند. نتیجه این اتفاق چیزی جز از بین‌رفتن این صنعت فرهنگی نیست. منتظر گذشت زمان نباشید، همین الان هم دیر است!!

دیگر موارد ذکر شده و نشده در این نامه، ازقبیل روشن شدن وضعیت قانون دفاع از حقوق مولفان و مصنفان وهمچنین حدود استفاده و شنود صدای بانوان و مواردی از این دست که مشکلات حل نشده سال‌های دور و نزدیک ما در حوزه موسیقی است که هرکدام اهمیت ویژه خود را دارند و پاسخ و اهمیت به آنها توسط رئیس‌جمهور برگزیده ضمن بازشدن روزنه امید، برای دست‌اندرکاران این هنر، سبب ترمیم بدنه زخم‌خورده آن و در آینده باعث اعتلای موسیقی می‌شود. هنری که همیشه در کنار ماست، دنیای امروز را بدون آن متصور نیستیم و دوستش داریم.